



روش‌شناسی ابن‌میثم بحرانی در شرح واژگان نهج‌البلاغه

زهرا مهدوی مهر^۱ و غلامعباس رضایی هفتادری^{۲*}

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۰/۲۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۶/۰۱

چکیده

شرح ابن‌میثم بر نهج‌البلاغه، علاوه بر جایگاه فلسفی و کلامی، از اهمیت لغوی نیز برخوردار است و بررسی‌ها و اشارات لغوی و بلاغی فراوانی در آن وجود دارد. از آن‌جا که ماده اصلی ادبیات، واژه است و فهم نیکوی هر اثر ادبی، نیازمند فهم واژگان آن است؛ ابن‌میثم نیز پیش از شرح کامل عبارات، با سبکی خاص، ابتدا به شرح معانی واژگان پرداخته‌است. مقاله حاضر، نظر به اهمیت ادبی و لغوی این شرح، با شیوه توصیفی تحلیلی و با استخراج نمونه‌هایی از این شرح، شیوه شارح را در شرح واژگان، مورد بررسی قرار داده و به این نتیجه رسیده است که شارح در شرح واژگان، مقلد صرف نبوده و تنها به ذکر معانی واژگان از منابع پیشین بسنده نکرده است؛ بلکه با رویکرد لغوی و نقدی به این امر پرداخته است. وی به معانی اصطلاحی، تفاوت‌های معنایی واژگان متقارب‌المعنی و اشتقاق لغوی واژگان اشاره کرده و گاهی نیز به آیات قرآن، احادیث، اشعار و امثال عربی، نکات صرفی، نحوی و بلاغی استناد جسته است. شارح در برخی موارد با رویکردی نقدی، نظرات شارحان و مفسران پیشین را درباره معانی واژگان مطرح کرده، به تأیید یا نقد آن‌ها پرداخته و یا برخی را بر برخی دیگر ترجیح داده است.

کلیدواژه‌ها: ابن‌میثم، واژگان، اسلوب لغوی، اسلوب نقدی.

۱. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تهران

*: نویسنده مسئول

۱. مقدمه

ابن میثم بحرانی، ادیب، محدث، فقیه و متکلم مشهور شیعی، در قرن هفتم هجری می‌زیسته است. مهم‌ترین و جاودانه‌ترین اثر او که در شهرت وی تأثیر به‌سزایی داشته، شرح کبیر او بر نهج‌البلاغه با عنوان «مصباح‌السالکین» است. گفته می‌شود وی، سه شرح بر نهج‌البلاغه دارد: ۱- شرح کبیر یا مصباح‌السالکین که آن را برای خواجه علاءالدین عطاملک جوینی^۱ نوشته است. برخی معتقدند که شرح نهج‌البلاغه علامه حلّی نیز خلاصه شرح مصباح‌السالکین ابن‌میثم است (نیشابوری، ۱۳۶۷: ۴۹۶). ۲- شرح صغیر یا متوسط که به گفته خود، آن را از شرح کبیر استخراج کرده و به نام پسران عطاملک جوینی نوشته است (آقابزرگ تهرانی، ۱۳۸۱: ۱۴۹/۱۴-۱۵۰). ۳- «شرح المائة کلمة لأئمة المومنین علی‌بن‌ابی طالب(ع)» و آن، شرح صد حکمت از لطیف‌ترین حکم علی(ع) است که جاحظ آن‌ها را جمع‌آوری کرده و گفته است که هر یک از آن‌ها، هزار نوع از محسنات سخن عرب را داراست (ابن‌میثم، ۱۳۷۷: ۲). مؤلف «الذریعة» می‌گوید که ابن‌میثم نام این شرح را «منهاج‌العارفین» گذاشته است (آقابزرگ تهرانی، ۱۳۸۱: ۱۵۰/۱۴). در این مقاله هر جا سخن از شرح ابن‌میثم به میان می‌آید، مقصود همان شرح کبیر اوست.

۱-۱. بیان مسئله

واژه، ماده اصلی ادبیات و فهم نیکوی هر اثر ادبی، نیازمند فهم واژگان آن است. شارح هر اثر ادبی نیز پیش از هر اقدام دیگری نخست باید به تفسیر واژگان بپردازد. ابن‌میثم در شرح خود، پیش از شرح کامل عبارات و تحلیل فلسفی، کلامی، منطقی و تاریخی، ابتدا به شرح لغوی پرداخته است. او در شرح معانی واژگان هر چند که از منابع لغوی پیشین استفاده کرده؛ اما تنها یک روایت‌کننده نبوده است؛ بلکه با شیوه‌ای خاص به این امر پرداخته و به مستندات مهمی استناد کرده است.

مقاله حاضر، نظر به اهمیت ادبی و لغوی این شرح، روش شارح را در شرح واژگان در ضمن شیوه لغوی و نقدی با شیوه‌ای توصیفی تحلیلی و با استخراج نمونه‌ها و شواهدی از این شرح، مورد بررسی و تحلیل قرار داده است.

پرسش‌هایی که در این پژوهش مطرح و پاسخ داده می‌شود عبارت است از:

۱. ابن‌میثم در شرح خود، چه اندازه به واژگان و بررسی‌های لغوی پرداخته است؟
۲. شارح در شرح واژگان چه روشی در پیش گرفته و به چه مستنداتی استناد کرده است؟

۱-۲. پیشینه پژوهش

درباره ابن‌میثم و شرح وی، پژوهش‌هایی صورت گرفته است. مهم‌ترین آن‌ها عبارت است از:

۱. اکبرزاده، فهیمه (۱۳۸۶)، پایان‌نامه «روش‌شناسی شرح نهج‌البلاغه ابن‌میثم بحرانی» به راهنمایی دکتر علی‌احمد ناصح، دانشگاه قم. این پایان‌نامه بیشتر به جنبه‌های کلامی، فقهی، فلسفی، منطقی و تاریخی این شرح پرداخته و تنها اشاره‌ای بسیار کوتاه به جنبه‌های ادبی و بلاغی این شرح داشته است.

۲. کافی، عبدالحسین (۱۳۸۸)، «ابن میثم و مصباح‌السالکین»، مجله علمی ترویجی حدیث اندیشه، شماره ۷، بهار و تابستان. این مقاله به زندگانی ابن میثم، شخصیت علمی، تألیفات و معرفی شرح وی پرداخته است و مقاله علمی پژوهشی محسوب نمی‌شود.

۳. پهلوان، منصور (۱۳۸۶)، «ویژگی‌های شرح ابن میثم بر نهج‌البلاغه»، مجله علمی پژوهشی پژوهش‌های قرآن و حدیث (مقالات و بررسی‌های سابق)، شماره ۸۴، تابستان. این مقاله به جنبه‌های ظاهری شرح و علوم مختلفی که ابن میثم در شرح خود از آن‌ها استفاده کرده، اشاره نموده است.

۴. روحی دهکردی، مجید (۱۳۸۷)، «معرفی و روش‌شناسی شرح ابن میثم»، مجله علمی پژوهشی علوم حدیث، شماره ۴۸، تابستان. این مقاله نیز شیوه کلی نگارش این شرح را توضیح داده و به جنبه‌های لغوی آن تنها اشاره‌ای گذرا داشته است و هرچند به‌ظاهر، در عنوان و تقسیم‌بندی موضوعات با مقاله دوم متفاوت است اما اشتراکات فراوانی با آن دارد.

نوشتار حاضر، به بررسی و تحلیل روش ابن میثم در شرح واژگان پرداخته و تفاوت کار در عناوین این نگاشته‌ها نیز پدیدار است. این مقاله به جنبه‌های لغوی این شرح نگاهی ویژه داشته است و آنچه در نوشتار حاضر آمده، به‌طور خاص به شیوه ابن میثم در «شرح واژگان» مربوط می‌شود و با پژوهش‌های مذکور متفاوت است.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

شرح ابن میثم، از ویژگی‌های منحصربه‌فردی برخوردار بوده و بیشتر شارحان نهج‌البلاغه پس از ابن میثم، در شروح خود به آن اشاره و از آن استفاده کرده‌اند. یکی از ویژگی‌های این شرح که اهمیت بلاغی و لغوی آن را نشان می‌دهد، مقدمه شرح است که شارح در آن به توضیح کامل مباحث لغوی و بلاغی پرداخته است. هرچند که علامه تستری مؤلف «بهج‌الصباغة» از آن انتقاد کرده و آوردن مباحث بلاغی در مقدمه شرح ابن میثم را، امری بیهوده دانسته است. به اعتقاد وی کتب بلاغی بی‌شماری تألیف شده و نیازی نبود که ابن میثم مجدداً به این کار بپردازد^۲ (تستری، ۱۳۷۶: ۲۵/۱-۲۷).

عده‌ای نیز به سبب تخصص بالای ابن میثم در علم کلام و نگارش کتاب مشهور «قواعدالمرام»، شرح وی را شرحی کلامی دانسته‌اند؛ اما حقیقت این است که این شرح، با توجه به اهتمام ویژه شارح در شرح واژگان نهج‌البلاغه، بررسی‌ها و اشارات لغوی و بلاغی فراوان و داشتن یک مقدمه جامع ادبی و بلاغی، علاوه بر جایگاه فلسفی و کلامی، از اهمیت لغوی نیز برخوردار است. با این وجود، تاکنون پژوهشی با نگاهی لغوی در خصوص این شرح صورت نگرفته است که نوشتار حاضر به این مهم پرداخته است.

۲. شیوه ابن‌میثم در شرح واژگان نهج‌البلاغه

۲-۱. شیوه لغوی

از آن‌جا که فهم متون ادبی در گرو فهم معانی واژگان آن است؛ ابن‌میثم نیز به مانند بسیاری از شارحان و مفسران، پیش از ورود به اصل موضوع ابتدا به معانی واژگان و اصطلاحاتی که نیازمند توضیح بوده‌اند، اشاره کرده و پس از آن، به شرح کلامی، تاریخی، بلاغی و ... روی آورده است. وی در شرح لغوی خود که در خطبه‌ها و نامه‌ها بیش از حکمت‌ها دیده می‌شود، تنها یک مقلد نبوده است بلکه با شیوه‌ای اجتهادی، در ذیل معانی واژگان و عبارات، به نکات لغوی ارزشمندی اشاره و به مستندات مختلفی استناد کرده است. در اینجا به مهم‌ترین آن‌ها با ذکر چند نمونه از هر مورد اشاره می‌شود. لازم به ذکر است که شماره خطبه‌های ذکر شده در این مقاله، بر اساس ترتیبی است که در شرح ابن‌میثم آمده و ممکن است با نهج‌البلاغه‌های دیگر متفاوت باشد.

۲-۱-۱. اشاره به معانی مختلف یک واژه

از آن‌جا که برخی واژگان، معانی متعدد دارند؛ لذا ابن‌میثم در شرح واژگان به معانی مختلف آن‌ها، معمولاً با ذکر مثال، اشاره کرده و گاهی نظرات مفسران و شارحان دیگر را نیز مطرح کرده است. در زیر به چند نمونه اشاره می‌شود:

۱- ابن‌میثم در شرح واژه «فلق» در ذیل عبارت «أما والذي فلق الحبة و برا النسمه» (خطبه/۳) نظر ابن‌عباس و ضحاک را مطرح می‌کند. آنان گفته‌اند که «فالق الحبة» یعنی خالق دانه، اما بیشتر مفسران معتقدند که «فلق الحبة» یعنی شکافی که در وسط دانه وجود دارد (ابن‌میثم، ۱۴۲۰: ۳۲۸/۱).

۲- در شرح واژه «تراث» در عبارت «أرى تراثي نهياً» (خطبه/۳) می‌گوید:

«بنا بر قولی، «تراث» آن چیزی است که پیامبر خدا(ص) برای دخترش به ارث گذاشت، مانند فدک و بنا بر قول دیگر، به معنای منصب خلافت است؛ زیرا لفظ «ارث» برخلاف نیز صدق می‌کند؛ مانند آیه «يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» (مریم/۶) که اشاره به منصب نبوت دارد» (همان: ۳۱۶).

۳- در شرح واژه «أشراك» در عبارت «اتخذوا الشيطان لأمرهم ملاكا واتخذهم له أشراكا» (خطبه/۷) توضیح می‌دهد که «أشراك» ممکن است جمع «شريك» باشد؛ مانند «شريف» و «أشرف» و یا جمع «شرك» به معنای ریسمان صید باشد؛ مانند «حبل» و «أحبال» (همان: ۳۴۵).

۴- درباره معنای واژه «خلائق»، ذیل عبارت «فطر الخلائق بقدرته» (خطبه/۱) آورده است که «خلائق» مفرد «خلیقة» است که یا به معنای مخلوق است؛ مانند عبارت «هم خلیقة الله» و یا به معنای طبیعت و سرشت (همان: ۱۴۱).

۵- درباره معنای «روح» در ذیل عبارت «ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ» (خطبه/۱) احتمال می‌دهد که روح به یکی از این سه معانی آمده باشد: (۱) جبرئیل روح‌الامین، (۲) جود و نعمت و فیض خداوند و (۳) نفس انسانی. وی توضیح می‌دهد که اگر روح به معنای سوم باشد، در این صورت «مِنْ» زائد خواهد بود (همان: ۲۳۸).

۲-۱-۲. اشاره به تفاوت‌های معنایی واژگان قریب‌المعنی

در میان الفاظ عربی، واژگانی وجود دارند که تقارب معنایی دارند و شاید به زعم برخی، مترادف به نظر آیند. در خصوص ترادف، نظریه‌های مختلفی وجود دارد. اکثر لغویان از جمله ابوهلال عسکری صاحب کتاب معروف «الفروق فی اللغة» معتقدند که دو واژه مختلف در یک زبان نمی‌توانند معنایی کاملاً یکسان داشته باشند (بحرانی، ۱۴۳۰: ۶-۸).

ابن میثم در شرح خود به این موضوع عنایت داشته است. وی گاهی فرق الفاظی را که در کلام امام(ع) وارد شده است یادآور می‌شود و در برخی موارد، تفاوت واژه‌ای را که امام به کار برده است، با دیگر واژه‌های متقارب‌المعنی بیان می‌کند. نمونه‌هایی از این موضوع عبارت است از:

۱- شارح در توضیح واژگان «ابتداء» و «انشاء»، ذیل عبارت «أَنْشَأَ الْخَلْقَ إِِنْشَاءً وَ ابْتَدَأَهُ ابْتَدَاءً» (خطبه/۱) می‌گوید:

«در میان اهل لغت تفاوتی میان «انشاء» و «ابتداء» نیافتیم. هر دو، به معنای ایجاد کردن بدون سابقه است؛ اما می‌توان فرق ظریفی برای این دو واژه در نظر گرفت تا کلام امام(ع) از تکرار محفوظ بماند: «انشاء» یعنی خلق چیزی که وجود آن چیز، قبلاً سابقه نداشته است و «ابتداء» یعنی خلقی که پیش از آن، سابقه خلق نبوده باشد» (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۱/۱۷۲).

۲- در شرح عبارت «لَا يَبْلُغُ مَدْحَتَهُ الْقَاتِلُونَ» (خطبه/۱) شارح به تفاوت «مادحون» و «قاتلون» اشاره کرده و توضیح می‌دهد که «قاتل» اعم از «مادح» است و هرگاه حکمی از معنای عام سلب شود از معنای خاص نیز سلب می‌شود؛ لذا کلمه «قاتلون» در تنزیه خداوند از «مادحون» بلیغ‌تر است (همان: ۱۴۶).

۳- در ذیل عبارت «لَا يَغْشَاهُمْ نَوْمٌ الْعُيُونِ وَلَا سَهُوُ الْعُقُولِ وَلَا فِتْرَةُ الْأَبْدَانِ وَلَا غَفْلَةُ النَّسِيَانِ» (خطبه/۱)، تفاوت‌های معنایی «نوم»، «سهو»، «غفلت» و «نسیان» را به تفصیل بیان می‌کند:

«نوم(خواب)» یعنی عدم توانایی حواس ظاهری انسان از انجام کارهایش؛ به دلیل آنکه روح، کشش انجام آن کارها را ندارد و پس از برطرف شدن ضعف و خستگی، روح مجدداً توان انجام آن‌ها را پیدا می‌کند. «غفلت» یعنی عدم درک عمیق از چیزی. «غفلت» از «سهو» و «نسیان» عام‌تر و به منزله جنس است برای آن دو. «سهو» یعنی غفلت از چیزی به دلیل توجه نفس به امور مهم دیگر؛ درحالی که صورت یا معنای آن چیز در قوه خیال یا حافظه انسان باقی بماند، اما «نسیان»، غفلت از چیزی همراه با از بین رفتن کامل صورت یا

معنای آن چیز از قوه خیال و حافظه است و به همین دلیل ناسی (= فراموشکار) برای اینکه دوباره مطلبی را که فراموش کرده به دست آورد، نیازمند تلاش و زحمت است (همان: ۲۰۶-۲۰۷).

۲-۱-۳. اشاره به معانی اصطلاحی واژگان

ابن‌میثم علاوه بر معنای لغوی واژه، گاه به معنای اصطلاحی یعنی معنای واژه در علوم مختلف نیز اشاره می‌کند. نمونه‌هایی از آن عبارت است از:

۱- در ذیل واژه «الهِمَّة» در عبارت «الْحَمْدُ لِلَّهِ...الَّذِي لَا يُدْرِكُهُ بَعْدَ الْهِمَمِ» (خطبه/۱) می‌گوید: «هَمَّة» به معنای اراده محکم و قوی است و «بَعِيدُ الْهِمَّةِ» به کسی گفته می‌شود که اراده‌اش به امور بلند و با ارزش تعلق دارد نه به امور پست و بی‌ارزش» (همان: ۱۴۲).

۲- درباره معنای واژه «رَفَثٌ» در عبارت «فَلَا رَفَثٌ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» (خطبه/۱)، توضیح می‌دهد که «رَفَثٌ» به معنای هر حرف بی‌هوده و ناسزا است؛ اما در اصطلاح، به معنای ملاحظه با زنان در حال احرام است؛ زیرا ملاحظه و گفتگو با زنان ایجاد هیجان کرده و مقدمه حرام می‌شود و بدین سبب حرام است (همان: ۲۸۱).

۳- درباره واژگان «نَسَخٌ»، «رُخْصَةٌ» و «عَزِيمَةٌ» در عبارت «مُبَيَّنًا حَلَالَهُ وَ حَرَامَهُ وَ فَرَائِضَهُ وَ فُضَائِلَهُ وَ نَاسِخَهُ وَ مَنْسُوخَهُ وَ رُخْصَهُ وَ عَزَائِمَهُ» (خطبه/۱)، آورده است: «نَسَخٌ» یعنی از بین بردن، «رُخْصَةٌ» یعنی سهل‌انگاری در انجام کار و «عَزِيمَةٌ» یعنی همت؛ اما این سه واژه در عرف معانی دیگری دارند (همان: ۲۵۱). سپس توضیح می‌دهد که «نَسَخٌ» یعنی برداشتن حکم ثابتی که در گذشته به صراحت آمده است و نهادن حکم دیگری به جای آن. «رُخْصَةٌ» عملی است که سبب حرمت آن وجود دارد، ولی انجامش به دلیل ضرورتی جایز شمرده شود و منظور از «عزائم» احکام شرعی است که مطابق علت شرعی آن جریان دارد (همان: ۲۷۴).

۴- درباره واژه «دین» در عبارت «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (خطبه/۱) آورده است: «دین در لغت، معانی متعددی دارد... اما در عرف شرع به معنای احکام و شرایعی است که توسط پیامبران آورده می‌شود» (همان: ۱۴۳).

۲-۱-۴. اشاره به اشتقاق لغوی

ابن‌میثم در حین بیان معانی واژگان، گاه به نکات ارزشمندی درباره اشتقاق کلمات اشاره می‌کند؛ مثلاً فلان واژه از چه چیزی گرفته شده است یا چرا استعمال می‌شود؟ در این جا به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌شود:

۱- درباره واژه «انسان» توضیح می‌دهد که اصل آن، «أُنْسٌ» به معنای انیس و همدم بوده است و الف و نون آخر کلمه دلالت بر تشبیه می‌کند؛ زیرا اُنْسٌ و الف ت یک امر نسبی است که میان دو نفر یا بیشتر

تحقق می‌یابد و از آن‌جا که هر فردی با همدم خود انس می‌گیرد، به همین جهت لفظ «انسان» برای آن دو استفاده شده و به تدریج، این کلمه به صورت مثنی در میان عرب، رواج پیدا کرده است (همان: ۲۱۶).

۲- درباره واژه «ابلیس» نیز گفته است که ابلیس از واژه «إبلاس» که به معنای ناامیدی و دوری است مشتق شده و چون ابلیس از رحمت خداوند به دور است؛ به این نام، خوانده شده است (همان).

۳- شارح واژه «عیرت» را به معنای پند گرفتن و از ریشه عبور که به معنای انتقال از جایی به جای دیگر است، می‌داند؛ از این جهت که در پند گرفتن، ذهن از چیزی به چیز دیگر منتقل می‌شود. شارح توضیح می‌دهد که عبرت گرفتن در بیشتر موارد بدین‌گونه است که ذهن انسان، مصائب و مکروهاتی را که بر شخص دیگری وارد شده است برای خودش تصور و چنین فرض می‌کند که گویا آن مصیبت ناگوار بر او وارد شده است. به همین سبب نسبت به دنیا احساس تنفر پیدا کرده و ذهنش به ماورای دنیا مانند معاد رجوع به پیشگاه خداوند انتقال می‌یابد و همین امر عبرت نامیده می‌شود (همان: ۲۷۴-۲۷۵).

۴- شارح درباره واژه «ملائکه» به نظر کسائی اشاره می‌کند که «ملائک» در اصل، «مئالک» بوده است، با تقدیم همزه بر لام و از «ألوک» به معنای رسالت، گرفته شده است. سپس لام بر همزه مقدم شده است (همان: ۱۷۳). شارح می‌گوید: «برخی معتقدند که مفرد «ملائک»، «ملاک» بوده و به جهت کثرت استعمال، همزه آن، حذف و «ملک» تلفظ شده است و هنگامی که این کلمه را جمع می‌بندند، همزه برمی‌گردد و ملائک و ملائکه می‌گویند» (همان).

۲-۱-۵. استناد به کلام عرب

فؤاد سزگین معتقد است که تالیفات معجمی اولیه، بیشتر در قالب قصاید تعلیمی به شرح الفاظ دشوار می‌پرداختند و علمای معروف به «فصحاء العرب» نقش مهمی در شکل‌گیری معاجم عربی داشتند (سزگین، ۱۴۱۲: ۱۶/۸-۱۷). از این روی، لغویان در شرح واژگان در موارد بسیار به کلام عرب استناد می‌کنند. ابن‌میثم نیز در شرح برخی از واژگان، عباراتی نظیر «تقول العرب»، «العرب تسلك مثل ذلك في كلامها»، «في لسان العرب»، «من قولهم» و ... را می‌آورد و در شرح معانی واژگان به کلام عرب استناد می‌کند. نمونه‌هایی از این استناد به قرار زیر است:

۱- در شرح عبارت «مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرِيضَةِ الْغَنَمِ» (خطبه/۳) که امام(ع) اجتماع مردم را در اطراف خود به گله گوسفند تشبیه می‌کند، ابن‌میثم احتمال می‌دهد که امام(ع) این مردم را به دلیل شعور اندک و عدم رعایت ادب به گوسفند تشبیه کرده باشد، زیرا عرب‌ها گوسفند را به کم‌فهمی و کم‌هوشی توصیف می‌کنند (ابن‌میثم، ۱۴۲۰: ۳۲۶/۱).

۲- در مذمت مروان بن حکم، در شرح عبارت «لَوْ بَاعِنِي بِكَفِّهِ لَعَدَّرَ بَسْبُتَهُ» (خطبه/۷۰)؛ (اگر با دستش با من بیعت کند با نشیمنگاهش حيله و مکر به راه می‌اندازد)^۴ که کنایه از فریب و نیرنگ مروان در بیعت با

امام(ع) است، توضیح می‌دهد که امام(ع) واژه «سُبَّت» را برای تحقیر مروان به کار برده است؛ زیرا فریب و نیرنگ از زشت‌ترین خصلت‌هاست و نسبت دادن این واژه به مروان سزاوارترین تعبیر برای او بوده است. سپس می‌گوید: «عرب‌ها در کلام خود از این‌گونه تشبیهات و نسبت‌ها استفاده می‌کنند» (همان: ۲۰۷/۲).
 ۳- در شرح واژه «أحمر» در عبارت «وَسَلَّتْ لِقَى الْأُمَّةِ مِنْهُ وَ مِنْ وُلْدِهِ يَوْمًا أَحْمَرَ» (خطبه/۷۰) توضیح می‌دهد که عرب‌ها، امور دشوار را با رنگ سرخ توصیف می‌کنند (همان).

۴- دربارهٔ واژه «اعتقام»، ذیل عبارت «أَنْشَأَ سَبْحَانَهُ رِيحًا إِعْتَقَمَ مَهَبَهَا» (خطبه/۱)؛ (خداوند متعال، بادی آفرید که قدرت باروری نداشت) آورده است که «اعتقام» یعنی بستن و گره زدن و این عبارت از کلام عرب که می‌گویند: «عَقَمَتِ الرَّحِمُ» یعنی رحم قادر به باروری نیست گرفته شده است^۵ (همان: ۱۷۲/۱).

۲-۱-۶. استناد به اشعار شاعران

شعر، کهن‌ترین و موثق‌ترین منبعی است که علمای لغت در فهم معنای واژگان به آن استناد کرده‌اند. همچنان که بسیاری از صحابه در فهم الفاظ غریب قرآن به اشعار شاعران احتجاج می‌کردند. از ابن‌عباس نقل شده است که گفت: «اگر راجع به الفاظ قرآن از من بپرسید می‌گویم معنای آن را از شعر طلب کنید زیرا شعر، دیوان عرب است» (السیوطی، ۱۴۲۱: ۳۹۰/۱). بغدادی می‌گوید: «در علم لغت، صرف و نحو، به کلام عرب استشهاد می‌شود و کلامی که به آن استشهاد می‌شود بر دو نوع است. شعر و غیر آن» (بغدادی، ۱۴۱۸: ۲۹). وی در خصوص استشهاد به اشعار شاعران مختلف، به این مطلب اشاره می‌کند که استشهاد به اشعار شاعران از دیرباز در میان لغویان، صرفیان و نحویان رایج بوده است و برخی معتقدند که هر متأخری می‌تواند به سخن متقدم خود چه شعر و چه نثر استشهاد کند (همان: ۳۰).

ابن میثم نیز در شرح خود در موارد بسیاری به اشعار شاعران استناد کرده است. وی گاه نام شاعر را ذکر می‌کند و گاه از نام شاعر، سخنی به میان نمی‌آورد. نمونه‌هایی از استناد شارح به اشعار، در شرح مفردات به قرار زیر است:

۱- در شرح واژه «عكاظ» در عبارت «كَأَنِّي بَكَ يَا كُوفَةَ تُمَدِّينَ مَدَّ الْأَدِيمِ الْعُكَاطِي» (خطبه/۴۶) توضیح می‌دهد که «عكاظ» نام مکانی در اطراف مکه است و عرب‌ها سالی یک‌بار در آن‌جا جمع می‌شدند و به مدت یک ماه در آن‌جا بازاری برپا کرده، به تجارت، خواندن اشعار و فخرفروشی مشغول می‌شدند. وی سپس به بیتی از ابودؤیب استناد می‌کند:

إِذَا بَنَى الْقِيَابُ عَلَى عُكَاطٍ وَقَامَ الْبَيْعُ وَاجْتَمَعَ الْأُلُوفُ

(هنگامی که سراپرده‌ها در عكاظ برپا گردد و خرید و فروش آغاز شده و هزاران نفر در آن‌جا جمع شوند) (ابن‌میثم، ۱۴۲۰: ۱۲۴/۲).

۲- شارح، عبارت «لَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ» (خطبه/۳) را کنایه از عظمتی می‌داند که دسترسی به آن امکان‌پذیر نیست و به بی‌تی از ابوتمام استناد می‌کند:

مَكَارِمٌ لُجَّتْ فِي عُلُوِّ كَأَنَّمَا تُحَاوِلُ تَاراً عِنْدَ بَعْضِ الْكَوَاكِبِ

(فضایلی که آنقدر در بلندی پیش رفته‌اند که گویی سعی دارند از ستارگان انتقام بگیرند) (همان: ۳۱۴/۱).
 ۳- درباره معنای واژه «دین» در عبارت «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (خطبه/۱)، یکی از معانی «دین» را اطاعت دانسته و به مصرعی از عمرو بن کلثوم استناد می‌کند:

[وَأَيَّامٌ لَنَا غُرٌّ طَوَالٍ] عَصَيْنَا الْمُلْكَ فِيهَا أَنْ نَدِينَا

(ما روزگاران باشکوهی داشته‌ایم و برای آن که بنده ملوک نشویم؛ نافرمانی کرده و عصیان ورزیده‌ایم) (همان: ۱۴۳/۱).

۴- درباره معنای واژه «قرن» در عبارت «فَمَنْ وَصَفَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ وَمَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ تَنَاهَا» (خطبه/۱) گفته است: «قرنه» یعنی برای او هم‌تا قرار داد... قرنی که در سن و سال به کار می‌رود نیز به همین معناست و به مردمی که در یک زمان وجود دارند نیز قرن اطلاق می‌شود. شاعر گفته است:

إِذَا ذَهَبَ الْقَرْنُ الَّذِي أَنْتَ فِيهِمْ وَخَلَّفْتَ فِي قَرْنٍ فَأَنْتَ غَرِيبٌ^۶

(هرگاه، همسن و سالان تو همه از دنیا بروند و تو وارد نسل دیگری شوی؛ در این صورت در میان آن نسل، غریب خواهی بود) (همان).

۵- درباره معنای «سجود» در عبارت «فِي الْإِذْعَانِ بِالسُّجُودِ لَهُ وَالْخُشُوعِ لِتَكْرِمَتِهِ» (خطبه/۱)، «سجود» را در لغت به معنای تسلیم و خضوع کامل دانسته و به بیت زیر استناد می‌کند:

[بِجَيْشٍ تَضِلُّ الْبُلُقُ فِي حَجْرَاتِهِ] تَرَى الْأَكْمَ فِيهَا سُجْدًا لِلْحَوَافِرِ^۷

(با سپاهی که به سبب کثرتش، حتی اسب‌های سیاه و سفید نیز در آن گم شده و دیده نمی‌شوند و تپه‌ها در زیر سُم اسبان، مطیع و فرمان بردارند) (همان: ۲۲۰).

۲-۱-۷. استناد به امثال و شرح آن‌ها

استفاده از امثال، یکی از ویژگی‌های متون ادبی و بلاغی به شمار می‌آید. «مَثَلٌ، جمله‌ای است مختصر، مشتمل بر تشبیه یا مضمونی حکیمانه که به سبب روانی لفظ، روشنی معنا و لطف ترکیب، قبول عام یافته است و همگان آن را بدون تغییر یا با اندک تغییری در موارد مشابه به کار می‌برند» (بهمنیار، ۱۳۶۱: ۵۲).

در نهج‌البلاغه و در میان سخنان امام(ع) نیز به امثال بسیاری برمی‌خوریم که بررسی آنها خود پژوهشی مفصل می‌طلبد. ابن‌میثم در شرح خود به امثال موجود در کلام امام(ع) اشاره کرده و داستان و کاربردشان را توضیح می‌دهد و گاهی نیز در شرح واژگان به امثال استناد می‌کند. نمونه‌هایی از آن بدین قرار است:

۱- دربارهٔ واژهٔ «دین» در عبارت «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (خطبه/۱) گفته است که یکی از معانی «دین»، جزا دادن است؛ مانند مَثَل معروف «كَمَا تُدِينُ تُدَانُ»^۸ (ابن‌میثم، ۱۴۲۰: ۱۴۳/۱).

۲- در ذیل عبارت «فَإِنْ أَقْلٌ يَقُولُوا: حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنْ أَسْكُتَ يَقُولُوا: جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ. هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّتْيَا وَ التِّي وَ اللَّهِ لَأَبِي طَالِبٍ أَنَسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ» (خطبه/۵)، دربارهٔ «اللَّتْيَا وَ التِّي» توضیح می‌دهد که این دو واژه، مَثَل و کنایه از مصیبت‌های کوچک و بزرگ است. شارح پس از شرح داستان این مَثَل، بیان می‌کند که مقصود امام(ع) از این عبارت آن است که پس از دچار شدن به گرفتاری‌های بزرگ و کوچک، اکنون وی را به ترس از مرگ نسبت می‌دهند (همان: ۳۴۲).

۳- در رابطه با عبارت «لَوْ كَانَ يُطَاعَ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ» (خطبه/۳۴) توضیح می‌دهد که این عبارت یک مَثَل است و برای هر نصیحت‌کننده‌ای که دارای نظر درستی باشد ولی از نظرش تبعیت نشود، به کار می‌رود. شارح داستان این مَثَل را به‌طور کامل شرح می‌دهد (همان: ۸۶/۲).

۴- در شرح عبارت «حَتَّىٰ أَرَاكُمْ مُتَفَرِّقِينَ أَيَادِي سَبَا» (خطبه/۹۴) توضیح می‌دهد که «أَيَادِي سَبَا» مثلی است که به پراکنده شدن یک جماعت اشاره می‌کند. وی به اصل داستان این مَثَل اشاره کرده و می‌گوید: «عرب‌ها به دلیل پراکنده شدن آل سبأ در بلاد مختلف، این مَثَل را به کار بردند و پس از آن، برای هر جمعیتی که دچار تفرقه و پراکندگی شود، این مَثَل به کار می‌رود» (همان: ۴۲۳).

۵- دربارهٔ خلقت حضرت آدم(ع)، در ذیل عبارت «فَبَاغَ الْيَقِينِ بَشَكَّةً» (خطبه/۱) می‌گوید: «برخی معتقدند که منظور امام(ع) از به کار بردن این عبارت، شک کردن حضرت آدم(ع) در امر خدای تعالی نبوده است؛ بلکه این عبارت، یک مَثَل قدیمی است که میان عرب‌ها شایع بوده و برای کسی به کار می‌رفته که کار بی‌فایده‌ای را انجام داده است و آن‌چه را که انجامش لازم بوده، ترک کرده است. در حقیقت امام(ع) به این عبارت تمثّل جسته است» (همان: ۲۲۶/۱).

۲-۱-۸. استناد به آیات قرآن

نهج‌البلاغه سخن کسی است که از سرچشمهٔ قرآن و حدیث نبوی سیراب گشته و رابطهٔ نزدیک نهج‌البلاغه با این دو، بر هیچ ادیبی پوشیده نیست. شریف رضی در مقدمهٔ نهج‌البلاغه، سخن امام(ع) را سخنی می‌داند که نشان از علم حق داشته و بوی سخن پیامبر(ص) از آن به مشام می‌رسد. شارح نیز در شرح لغوی خود هر کجا که شباهتی میان سخن امام(ع) و آیات قرآن، در لفظ یا مضمون، می‌یابد، به آن اشاره کرده است. استناد شارح به آیات قرآن بسیار است که در این جا به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود:

۱- در شرح واژه «دین» در عبارت «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ» (خطبه/۱)، یکی از معانی «دین» را جزادادن دانسته و به آیه ﴿إِنَّا لَمَدِينُونَ﴾ (الصافات/۵۳) یعنی «إِنَّا مَجْزِيُونَ» استناد کرده است (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۱۴۳/۱).

۲- در شرح عبارت «اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِمُرِهِمْ مَلَكَ» (خطبه/۷)، واژه «ملک» را به معنای معیار و اساس می‌داند، مانند قلب که اساس جسم انسان است. وی توضیح می‌دهد مردمی که شیطان را معیار کارهای خود قرار می‌دهند گویی او را ولی خود می‌دانند و به آیه ﴿إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (الاعراف/۲۷) استناد می‌کند (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۳۴۵/۱).

۳- ابن میثم، واژه «بأجنحتهم» را در خطبه اول که در توصیف حالات فرشتگان آمده است، برگرفته از آیه ﴿جَاعِلُ الْمَلَائِكَةِ رِسَالًا أُولَىٰ أَجْنِحَةٍ﴾ (فاطر/۱) می‌داند (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۱۹۷/۱).

۴- شارح معنای واژه «إحصاء» را در عبارت «لَا يُحْصِي نِعْمَاءَ الْعَادُونَ» (خطبه/۱)، به معنای شمارش کامل و بر محدود احاطه یافتن ذکر می‌کند (همان: ۱۴۲) و به آیه ﴿إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا﴾ (ابراهیم/۳۴) استناد می‌کند (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۱۴۹/۱).

۵- شارح در ذیل واژه «عبر» در عبارت «مُبَيِّنًا حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ... وَ عِبْرَهُ وَ أَمْثَالَهُ» (خطبه/۱)، توضیح می‌دهد که انسان یا از سختی‌ها و مشکلات عبرت می‌گیرد و یا از نعمت‌ها و نیکوکاری‌ها. برای حالت اول به آیه ﴿فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَىٰ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَن يَخْشَى﴾ (النازعات/۲۴) و برای حالت دوم به آیه ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾ (المومنون/۲۱) استناد می‌کند (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۲۷۵/۱).

۶- شارح یکی از معانی سجود را خضوع دانسته و به آیه ﴿وَالنَّجْمِ وَ الشَّجَرِ يَسْجُدَان﴾ (الرحمن/۶) استناد می‌کند (ابن میثم، ۱۴۲۰: ۲۲۰/۱).

۲-۱-۹. استناد به احادیث و روایات پیامبر(ص) و ائمه(ع)

قابل‌انکار نیست که حدیث نبوی پس از قرآن کریم بالاترین سطح فصاحت را داراست. شاعران و ادیبان نیز از گذشته تاکنون در آثار خود از الفاظ و مضامین احادیث نبوی و ائمه(ع) بهره گرفته‌اند. ابن میثم در شرح معانی واژگان و عبارات نهج البلاغه، گاه به احادیث و روایاتی از پیامبر(ص) و امامان(ع) استناد می‌کند. استشهاد به احادیث پیامبر(ص) نسبت به روایات ائمه(ع) فراوان‌تر است و از ائمه(ع) بیشتر به روایاتی از امام باقر(ع) و امام صادق(ع) اشاره کرده است؛ اما این ایراد بر شارح وارد است که در اکثر موارد تنها به ذکر احادیث و روایات بسنده کرده و سندی از آن‌ها ذکر نمی‌کند و حتی گاهی از راوی احادیث نیز نامی به میان نمی‌آورد. برخی استشهادات ابن میثم به احادیث پیامبر(ص) و سخنان ائمه(ع) در شرح واژگان از قرار زیر است:

۱- در ذیل عبارت «بَصَّرْنِيكُمْ صِدْقُ النَّبِيِّ» (خطبه/۴)، شارح منظور از صدق نیت را اخلاص امام(ع) در برابر خداوند و صفای باطنی وی که سبب می‌شد تا با نور بصیرت خویش بر احوال مردم آگاه شوند، تفسیر کرده و به حدیثی از پیامبر(ص) استناد می‌کند: «الْمُؤْمِنُ يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ» (همان: ۳۶۶).

۲- ابن‌میثم عبارت «لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ» (خطبه/۱) را به معنای ناتوانی بشر از ستایش خداوند دانسته و علت آن را عدم معرفت، نسبت به حقیقت ذات خداوند می‌داند. وی در این زمینه به روایتی از امام باقر(ع) اشاره می‌کند:

«آن‌چه که شما در تصورات خود به خداوند نسبت می‌دهید، ساخته ذهن شماست و به خودتان بازمی‌گردد... شاید یک مورچه کوچک چنین تصور کند که چون خودش دو شاخک دارد خداوند نیز دارای دو شاخک است؛ زیرا او نداشتن شاخک را نقص می‌داند. مردم نیز در مورد آن‌چه که خداوند را به آن توصیف می‌کنند مانند همان مورچه‌اند و اگر عقل و شرع مانعشان نشود، آنچه را که در حق خود کمال می‌شمارند به خداوند نیز نسبت می‌دهند» (همان: ۱۴۶).

۳- در ذیل عبارت «أَمَّا السَّبُّ فَسُبُّونِي فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ» (خطبه/۵۶)، معنای زکات را افزایش جایگاه و مقام امام(ع) تعبیر کرده و به این حدیث که راوی آن را ذکر نکرده است استناد می‌کند: «مؤمن را به بدی یاد کردن، برای وی زکات محسوب می‌شود و بدگویی مؤمن به صفتی که در او نباشد، موجب افزایش بزرگی و شرافتش می‌شود» (همان: ۱۵۱/۲).

۲-۱-۱۰. اشاره به نکات صرفی و نحوی

ابن‌میثم در شرح خود، به مراجع ضمیر، معانی حروف، وزن و اعراب کلمات و مسائل دیگر مربوط به موضوعات صرفی و نحوی که نقش مهمی در فهم معانی واژگان دارند اشاره کرده‌است. وی گاهی آراء مختلف نحویان را در موردی خاص مطرح کرده و گاهی نیز نقد می‌کند. در اینجا به برخی استنادات شارح به صرف و نحو و اعراب اشاره می‌شود:

۱- در عبارت «لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ» (خطبه/۳) توضیح می‌دهد که ضمیر منصوب به واژه «خلافت» برمی‌گردد و چون مرجع ضمیر آشکار بوده است امام(ع) آن را ذکر نفرموده است و شاید امام(ع) قبل از این جمله، واژه «خلافت» را به کار برده و به همین سبب از تکرار آن خودداری نموده‌اند (همان: ۳۱۳/۱).

۲- در عبارت «لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعِيهَا» (خطبه/۳) توضیح می‌دهد که لام برای تأکید آمده و «ما» به همراه فعل بعد از خود، تأویل به مصدر رفته و فاعل برای فعل «شد» است و این جمله، برای تأکید و تعجب آمده است (همان: ۳۱۸).

۳- در عبارت «فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَالنَّاسُ كَعْرِفِ الضَّبِّعِ إِلَيَّ» (خطبه/۳) توضیح می‌دهد که «إِلَيَّ»، جار و مجرور و متعلق به واژه محذوف «مقبولون» است. وی در خصوص فاعل «راعني» دو نظر را مطرح می‌کند: «طبق نظر کوفیان، جمله اسمیه «وَالنَّاسُ كَعْرِفِ...» فاعل است؛ زیرا آن‌ها جایز می‌دانند که جمله، فاعل

واقع شود، اما طبق نظر بصریان که جایز نمی‌دانند جمله، فاعل واقع شود، مصدری که مفسر این جمله است یعنی «اقبال الناس إليّ» فاعل است» (همان: ۳۲۵).

۴- درباره واژه «مدحة» در عبارت «لَا يَبْلُغُ مِدْحَتَهُ الْقَائِلُونَ» (خطبه/۱) توضیح می‌دهد که «مدحة» مصدر نوع یا هیئت بر وزن «فِعْلَةٌ» است، به معنای حالت و هیئتی که مدح بر آن واقع می‌شود و با خود مدح یا مدیح که به معنای ذکر نیکوست فرق می‌کند (همان: ۱۴۲).

۵- در ذیل عبارت «كَائِنٌ لَا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٌ لَا عَنْ عَدَمٍ» (خطبه/۱) توضیح می‌دهد که کائن، اسم فاعل از کان است و آن‌گاه به انواع سه‌گانه کان (تام، ناقص و زائد) از قول نحویان اشاره کرده و هر یک را با ذکر شاهی از کلام عرب یا آیات قرآن توضیح می‌دهد (همان: ۱۶۶).

۲-۱-۱۱. اشاره به نکات بلاغی

فصاحت و بلاغت کلام امام علی(ع) بر هیچ ادیبی پوشیده نیست. شریف رضی در مقدمه نهج البلاغه، سخنان امام(ع) را سرچشمه فصاحت و بلاغت معرفی می‌کند و از همین روی نام کتاب را نهج البلاغه می‌گذارد. ابن‌ابی‌الحدید، شارح معروف نهج البلاغه نیز امام(ع) را «امام الفصحاء و سیدالبلغاء» توصیف می‌کند (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲۴/۱). کلام امام(ع) سرشار از مجاز، تشبیه، استعاره و کنایه است؛ پس آن‌که به شرح عبارات و واژگان نهج البلاغه می‌پردازد می‌بایست بر علوم بلاغت مسلط باشد تا بتواند حقیقت کلام امام(ع) را از لابه‌لای آنها روشن سازد.

ابن‌میثم در شرح خود، به جنبه‌های بلاغی سخنان امام(ع) اشارات فراوان می‌کند. وی علاوه بر محسنات معنوی به محسنات لفظی کلام امام(ع) نیز اشاره می‌کند. نمونه‌هایی از این اشارات به قرار زیر است:

الف) محسنات معنوی

۱- شارح در شرح خطبه شقشقیه، عبارت «يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ» را کنایه از بلندی مقام و شرافت آن حضرت می‌داند و معتقد است که امام(ع) برای کمالات خود، لفظ «سَیْل» را استعاره آورده است (ابن‌میثم، ۱۴۲۰: ۳۱۴/۱).

۲- شارح دو جمله «فِي الْعَيْنِ قَدَى» و «فِي الْحَلْقِ شَجَى» را کنایه از شدت غم و اندوه امام(ع) می‌داند (همان: ۳۱۶).

۳- در عبارت «لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرَعَيْهَا»، توضیح می‌دهد که در این عبارت، استعاره وجود دارد و لازمه استعاره این است که خلافت به ناقه تشبیه شده باشد. وی مقصود امام(ع) را از این تشبیه، توصیف عمل عمر و ابوبکر دانسته است که خلافت را میان خود تقسیم کردند؛ همچنان که دوشندگان شیر، نوک‌های پستان را از هم جدا کرده و از هر یک، به‌طور مساوی شیر می‌دوشند (همان: ۳۱۸).

۴- در شرح عبارت «مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى» توضیح می‌دهد که امام(ع)، جایگاه خود نسبت به خلافت را به نقش استوانه آسیا تشبیه کرده است. وی می‌گوید:

«در این تشبیه، انواع سه‌گانه تشبیه که در کلام عرب استفاده می‌شود، وجود دارد: (۱) تشبیه منزلت خود به موقعیت استوانه آسیا، تشبیه معقول به معقول است؛ زیرا منزلت استوانه آسیا، نظام بخشیدن به سنگ آسیاست و این، امری معقول است؛ (۲) خود را به استوانه آسیا تشبیه کرده است که تشبیه محسوس به محسوس است؛ (۳) خلافت را به سنگ آسیا تشبیه کرده و تشبیه معقول به محسوس است» (همان: ۳۱۳-۳۱۴).

۵- در ذیل عبارت «جَعَلَ سَفْلَاهُنَّ مَوْجًا مَكْفُوفًا وَعُلْيَاهُنَّ سَقْفًا مَحْفُوظًا» (خطبه/۲)، لفظ «موج» را استعاره برای آسمان می‌داند به دلیل مشابهت آن دو در ارتفاع و رنگ و واژه «سقف» را که برای خانه استفاده می‌شود، استعاره از آسمان می‌داند به دلیل مشابهت آن دو در بلندی و احاطه کردن (همان: ۱۸۹).

ب) محسنات لفظی

۱- شارح در پایان شرح حکمت ۴: «إِعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ، يَنْظُرُ بِشَحْمٍ وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمٍ وَيَسْمَعُ بِعَظْمٍ وَيَتَنَفَّسُ مِنْ حَرَمٍ»، توضیح می‌دهد که در کلام امام(ع) سجع متوازی وجود دارد (همان: ۲۲۸/۵).

۲- در شرح حکمت ۶۴: «أَلْدَهْرُ يُخْلِقُ الْأَبْدَانَ وَيَجِدُّ الْأَمَالَ وَيَقْرَبُ الْمَيَّةَ وَيُبَاعِدُ الْأَمْنِيَّةَ. مَنْ ظَفَرَ بِهِ نَصَبٌ وَمَنْ فَاتَهُ تَعَبٌ»، اشاره می‌کند که در دو جمله اول، سجع متوازن، در دو جمله وسط، سجع مطرف و در دو جمله آخر، سجع متوازی وجود دارد (همان: ۲۵۶).

۳- در پایان شرح حکمت ۱۳۷ که خطاب به مردی است که از امام(ع) درخواست موعظه داشت می‌گوید: «در بیشتر عبارات امام(ع)، تقابل و تضاد و ردّ العجز علی الصدر دیده می‌شود» (همان: ۳۰۹).

۲-۲. شیوه نقدی

شیوه نقدی ابن‌میثم در شرح نهج‌البلاغه از جنبه‌های متعددی قابل بررسی است که این مقاله را مجال پرداختن به آن نیست اما نمونه‌هایی را که به شیوه نقدی شارح در شرح واژگان مربوط می‌شود، به‌طور مختصر می‌توان به دو بخش تقسیم کرد:

الف) مواردی که در آن‌ها شارح به لطایف سخن امام(ع) اشاره کرده و بر زیبایی، فصاحت و بلاغت کلام وی، مهر تأیید می‌زند. نمونه‌هایی از آن به قرار زیر است:

۱- ابن‌میثم در شرح عبارت «طَفَقَتْ أُرْتَى بَيْنَ أَنْ أُولَ بَيْدٍ جَدَاءَ» (خطبه/۳)، استعاره آوردن عبارت «دست بریده» برای یاور نداشتن را بسیار زیبا و لطیف تلقی می‌کند؛ زیرا دست بریده، به معنای قدرت نداشتن در انجام کارهاست و یاور نداشتن نیز به مانند آن است (همان: ۳۱۴-۳۱۵).

۲- در خطبه ۲۰: «فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ وِرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ تَخَفُّوْا تَلْحَقُوا فَإِنَّمَا تَنْتَظِرُ بِأَوْلَكُمْ آخِرَكُمْ»، شارح ابتدا نظر شریف رضی را بیان می‌کند: «این سخن امام(ع) اگر پس از سخن خدا و رسول خدا(ص) با هر کلام دیگری مقایسه شود، بر آن برتری داشته و از آن پیشی خواهد گرفت. کلامی

مختصرتر و پرمعناتر از عبارت «تَخَفَّفُوا تَلَحُّقُوا» شنیده نشده است» (همان: ۳۹۹). وی سپس نظر خود را می‌آورد: «شکی نیست که این کلام، با وجود الفاظ اندک و مختصر بودن، دارای معانی نیکو و حکمت‌های عالی است» (همان) و «کلام سیدرضی برای ستایش و ذکر عظمت این سخن کافی است» (همان: ۴۰۱).

۳- درباره عبارت «يُحْرِزُونَ الْأَرْيَاحَ فِي مَتَجَرِّ عِبَادَتِهِ» (خطبه/۱)، ابن میثم توضیح می‌دهد که امام(ع)، عبادت را به سرمایه‌ای تشبیه کرده است که با آن تجارت می‌شود؛ تاجر، همان نفس انسان است، سرمایه، عقل و همه اعمال و سکنات حسی و عقلی است که شرع خواسته است و سود نیز همان ثواب الهی است که در بهشت نعیم برای نیکوکاران آماده شده است. ابن میثم از به کار بردن واژه «ریح» (سود) در این جمله ابراز شگفتی می‌کند و آن را برداشت زیبایی می‌داند از اشاره به طبیعت و خلقت انسان؛ زیرا مردم سود را خوب می‌فهمند و نسبت به آن، شوق و میل دارند و ذکر این عبارت برای آن است که عبادت حجاج را از روی اشتیاق نشان دهد (همان: ۲۹۲).

ب) مواردی که شارح، اقوال شارحان و عالمان پیش از خود را در شرح واژگان مورد بررسی قرار می‌دهد. از مهم‌ترین شروحنی که ابن میثم در شرح خود از آن استفاده کرده است، یکی «منهاج البراعة»^۹، تألیف عالم امامی قطب‌الدین راوندی (۵۷۳ ق) است. ابن ابی‌الحدید معتزلی (۶۵۶ ق)، موارد بسیاری را از راوندی نقل کرده و به معارضه با او پرداخته است. ابن میثم نیز بسیاری از انتقادات ابن ابی‌الحدید را بر راوندی مورد تحلیل و نقد قرار می‌دهد و از راوندی دفاع می‌کند که نمونه آن را می‌توان ذیل خطاب امیرالمؤمنین(ع) به زبیر در عبارت «عَرَفْتَنِي بِالْحِجَازِ وَأُنْكَرْتَنِي بِالْعِرَاقِ فَمَا عَدَا مِمَّا بَدَأَ» (خطبه/۳۰) ملاحظه کرد (همان: ۶۱۲-۶۲)، دیگری «حدائق الحقائق فی فسر دقائق أفصح الخلائق»^{۱۰} تألیف بیهقی کیدری نیشابوری مشهور به قطب‌الدین کیدری (زنده در ۶۱۰ ق) است (بروجردی و صدراپی، ۱۳۸۲: ۱۲۲-۱۲۳). وی علاوه بر شروح مذکور از اقوال علمای علوم دیگر همچون لغت، نحو، تفسیر و... نیز در شرح واژگان بهره گرفته است. ابن میثم گاه فقط به ذکر اقوال آن‌ها می‌پردازد و نظری نمی‌دهد و گاه پس از ذکر اقوال آنان، نظر خود را نیز ذکر می‌کند و گاه به نقد و داوری نظرات آنان پرداخته و نظر برتر را از قول خود مطرح می‌کند. نمونه‌هایی از این موضوع به قرار زیر است:

۱- در شرح عبارت «لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَشُقَّ عِطْفَايَ» (خطبه/۳) که به ازدحام مردم در اطراف حضرت برای بیعت کردن اشاره دارد، ابن میثم، منظور از «حسنان» را حسن(ع) و حسین(ع) و منظور از «شُقَّ عِطْفَايَ» را پاره شدن دو طرف عبای آن حضرت می‌داند. وی سپس به بررسی اقوال دیگر در شرح این کلمات پرداخته و توضیح می‌دهد که بنا بر روایتی منظور از «شق عطفای» ناراحتی بود که در دو پهلوی حضرت ایجاد شد. وی بیان می‌کند که برخی واژه «حسنان» را انگشتان شصت پا تفسیر کرده‌اند؛ زیرا نقل

شده است که حضرت در آن روز دو زانو نشسته بودند و به دلیل ازدحام مردم، انگشتان حضرت آسیب دید. ابن‌میثم نظر خود را برتر و واضح‌تر می‌داند (ابن‌میثم، ۱۴۲۰: ۳۲۶/۱).

۲- در ذیل عبارت «فَطَرَ الْخَلَائِقَ بِقُدْرَتِهِ» (خطبه/۱)، شارح معتقد است که چون لفظ «فطر» در حقیقت به معنای شکافته شدن اجسام است؛ لذا نسبت دادن «فطر» به «خلایق» استعاره است. وی سپس نظر امام فخر رازی و ابن‌انباری را درباره‌ی واژه «فطر» بیان می‌کند و با این‌که نظر خود را با نظر فخر رازی متفاوت می‌داند؛ عقیده وی را با توجه به کلام عرب، توجیه‌پذیر تلقی می‌کند. وی راجع به عقیده ابن‌انباری نظری نمی‌دهد (همان: ۱۵۳-۱۵۴).

۳- در ذیل عبارت «وَتَدَّ بِالصُّخُورِ مِيدَانَ أَرْضِهِ» (خطبه/۱)، پس از بیان نظرات خود، نظر بعضی از دانشمندان که «صخور» را استعاره از انبیاء و علماء و «ارض» را استعاره از دنیا گرفته‌اند، صحیح تلقی می‌کند و می‌گوید: «چون کوه‌ها از جهاتی شبیه به میخ‌هایی هستند که اشیاء را استحکام می‌بخشند؛ انبیاء و علماء نیز در نظم امور دنیا و عدم اضطراب مردم مانند میخ‌های زمینند» (همان: ۱۵۷).

۴- در ذیل عبارت «ثُمَّ أُنشَأَ سُبْحَانَهُ رِيحًا... فَأَمْرَهَا بِتَصْفِيْقِ الْمَاءِ الزَّخَّارِ» (خطبه/۱)، در مورد واژه «أمرها» ابتدا نظر قطب راوندی را می‌آورد که گفته است منظور از ضمیر «ها»، فرشتگان گمارده بر وزش باد است که آب‌ها را بر یکدیگر می‌غلتانند و به حرکت درمی‌آورند. سپس نظر خود را می‌آورد و می‌گوید: واژه «أمرها» به وزش باد برمی‌گردد. وی با ذکر دلیل و توجیه نحوی و بلاغی، نظر خود را برتر از راوندی می‌داند (همان: ۱۸۱).

۵- در شرح عبارت «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَدْعُمُهَا» (خطبه/۱) و اختلاف ظاهری آن با آیه «بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرْوِنَهَا» (الرعد/۲) به کلام حسن بصری و سپس امام فخر رازی اشاره می‌کند. شارح نظر فخر رازی را بر حسن بصری ترجیح داده و سپس نظر خود را از نظر آن دو شایسته‌تر دانسته است (ابن‌میثم، ۱۴۲۰: ۱۹۰/۱).

۶- در عبارت «يُرْدُوْنَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ» (خطبه/۱)، شارح معتقد است که مبالغه در تشبیه وجود دارد. یعنی ورود مردم به خانه‌ی خدا، به رسیدن شتران تشنه به آب تشبیه شده است و وجه شبه، ورود مردم با حرص، شوق و ازدحام است. وی سپس قول دیگری را مطرح می‌کند و می‌گوید: «گفته شده است که وجه شبه ممکن است بی‌اطلاعی مردم نسبت به حکمت الهی در اسرار و اعمال حج باشد و از آن‌جا که عقل، تنها وجه تمایز انسان و حیوان است؛ پس اگر عقل انسان از دریافت اسرار حج ناتوان باشد؛ میان او و مرکب سواریش در وارد شدن به خانه‌ی خدا فرقی نخواهد بود». وی سپس این قول را نادرست و چنین تشبیهی را دور و بعید می‌داند (همان: ۲۹۰).

۳. نتیجه‌گیری

۱. شرح ابن‌میثم بحرانی علاوه بر جایگاه فلسفی و کلامی، از اهمیت لغوی نیز برخوردار است؛ زیرا بررسی‌ها و اشارات لغوی فراوانی در آن وجود دارد.
۲. از آن‌جا که فهم واژگان اولین گام در فهم یک متن ادبی است؛ شارح نیز پیش از شرح کامل عبارات، ابتدا به شرح واژگان پرداخته است. او در شرح معانی واژگان، یک مقلد نبوده و به ذکر معانی آنها، از کتب پیشین اکتفا نکرده است؛ بلکه شیوه‌ای لغوی و نقدی در پیش گرفته است.
۳. شارح علاوه بر ذکر معانی لغوی، به معانی اصطلاحی واژگان و تفاوت‌های معنایی واژگان متقارب‌المعنی اشاره کرده است. وی گاهی تفاوت الفاظی را که در کلام امام(ع) آمده است، یادآور شده و در برخی موارد، تفاوت واژه‌ای را که امام(ع) به کار برده است، با دیگر واژه‌های متقارب‌المعنی بیان کرده است.
۴. شارح به اشتقاق لغوی و اصل و ریشه واژه توجه کرده و درباره آن توضیح داده است؛ مثلاً فلان واژه از چه ریشه‌ای گرفته شده است و یا چرا چنین استعمالی دارد؟
۵. شارح در شرح واژگان، به کلام و امثال عرب و اشعار شاعران استناد کرده است. او امثال موجود در کلام امام(ع) را به‌طور کامل شرح داده است و علاوه بر آن در شرح معانی برخی واژگان، به امثال و اشعار استناد جسته است. او معمولاً نام شاعر را آورده است؛ اما در برخی موارد به نام شاعر اشاره‌ای نکرده و به عبارت «قال الشاعر» اکتفا نموده است.
۶. به دلیل تأثر فراوان امام(ع) از آیات قرآن، شارح نیز در شرح واژگان، هر کجا شباهتی میان سخن امام(ع) و آیات الهی، در لفظ یا مضمون یافته، به آن اشاره کرده است.
۷. شارح در شرح برخی واژگان، به احادیث پیامبر(ص) و روایات ائمه(ع) استناد جسته است؛ اما این ایراد بر وی وارد است که در بسیاری موارد، سند احادیث و روایات و در برخی موارد نامِ راوی احادیث را ذکر نکرده است.
۸. شارح به نکات صرفی و نحوی در شرح واژگان اشاره کرده است. وی به نوع، وزن، مفرد یا جمع و اعراب کلمات، اشاره کرده و در برخی موارد، نظرات مختلف نحویان را در رابطه با اعراب واژگان مورد بررسی و داوری قرار داده است.
۹. از آن‌جا که نهج‌البلاغه متنی ادبی و بلاغی است؛ شارح ضمن اشاره به نکات بلاغی و توضیح کامل آن‌ها، می‌کوشد معنای حقیقی سخن امام(ع) را از لابه‌لای تشبیهات، استعارات و کنایات فراوان روشن سازد. وی علاوه بر محسنات معنوی به محسنات لفظی کلام امام(ع) نیز اشاره کرده است.
۱۰. شارح در شرح واژگان، با رویکردی نقدی، گاهی به لطایف و زیبایی‌های کلام امام(ع) اشاره کرده و از به‌کار بردن واژگانی ظریف با معانی عمیق ابراز شگفتی نموده و فصاحت و بلاغت کلام امام(ع) را تأیید

کرده است، و گاه، اقوال شارحان و مفسران پیشین را مطرح و به تأیید یا نقد کلام آن‌ها، با ذکر دلیل و توجیه، پرداخته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. علاء‌الدین ابوالمظفر عطاملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ ق) از دولتمردان و تاریخ‌نگاران ایرانی است. «تاریخ جهانگشا» و «رسالة تسلیة الإخوان» از آثار مشهور اوست (مهدی، ۱۳۸۰: ۵، ۵۳۱).
۲. شارح به دلیل استفاده فراوان از الفاظ و اصطلاحات لغوی و بلاغی در شرح کلام امام(ع)، ترجیح داده است کار را برای مخاطب آسان کرده و او را از مراجعات مکرر به منابع مختلف بلاغی و لغوی بی‌نیاز سازد. وی در مقدمه، این مسأله را توضیح داده است (ابن‌میثم، ۱۴۲۰: ۱، ۲۳).
۳. اشتقاق، تقریباً معادل علم ریشه‌شناسی است. در واقع اشتقاق به دنبال روابط میان واژگانی است که به نوعی با یکدیگر پیوند آوایی و معنایی دارند (فرزانه، ۱۳۷۹: ۹، ۱۱).
۴. «سُبُت»: نشیمنگاه آدمی است. نابخردان عرب، برای ریشخند به پیمان‌های خویش، حرکتی زشت می‌کردند تا نشان دهند به عهد و پیمان خود ارزشی نمی‌نهند (نهج‌البلاغه، ۱۳۷۸: ۴۶۵).
۵. علامه مجلسی در شرح عبارت «أَنْشَأَ سَبْحَانَهُ رِيحاً إِعْتَمَمَ مَهَبَهَا» می‌گوید: «ابن‌میثم به تبعیت از کیدری معنای «اعتقام» را بستن و گره زدن گرفته است؛ ولی در کتاب‌های لغت چنین معنایی یافته نشد... البته ممکن است منظور از بستن این باشد که خداوند، مسیر وزش این بادها را بر اساس حکمت و مصلحتی بسته است» (مجلسی، ۱۴۰۸: ۳۵/۱-۳۶).
۶. این بیت در منابع مختلفی همچون لسان‌العرب ج ۱۳، القاموس المحيط ج ۴، معجم الفروق اللغویة ج ۱ و ...، ذیل مادة «قرن» آمده است. بیت از ابومحمد التیمی است (ابوالفرج الإصفهانی، ۱۴۱۵: ۲۰، ۲۴۹).
۷. این بیت از لیلی بنت عروة بن زید الخیل است (المبرد، ۱۴۰۹: ۱، ۴۸۵).
۸. این مثل تقریباً معادل مثل «از هر دستی بدهی، از همان دست می‌گیری» در فارسی است.
۹. نسخه‌های متعددی از این شرح در دست است و تاکنون سه بار به چاپ رسیده است: بار نخست در سال ۱۴۰۴ق در حیدرآباد هند در ۳ جلد، با تصحیح شیخ عزیزالله عطاردی، بار دوم نیز در هند و بار سوم در قم در کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی در سال ۱۴۰۶ق، با تصحیح سید عبداللطیف قرشی کوه‌کمری (بروجردی و صدراپی خویی، ۱۳۸۲: ۱۲، ۱۲۳).
۱۰. از شرح کیدری نسخه‌هایی چند در دست است و تاکنون سه بار به چاپ رسیده است: بار نخست در سال ۱۴۰۴ق در هند در ۳ جلد، با تصحیح شیخ عزیزالله عطاردی، بار دوم تجدید همان چاپ در تهران به سال ۱۴۱۵ق و بار سوم در ایران با تحقیق مجدد (همان).

منابع

- القرآن الکریم.
- نهج البلاغه. (۱۳۷۸). ترجمه: دکتر سید جعفر شهیدی. چاپ ۱۴. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید. (۱۴۰۴). شرح نهج البلاغه. تحقیق: محمدابوالفضل ابراهیم. ط ۲. القاهرة: دار احیاء الکتب العربیة.
- ابن میثم، کمال الدین میثم بن علی. (۱۳۷۷). شرح المائة کلمة لأمیر المومنین علی بن ابی طالب (ع). تصحیح و تعلیق: میرجلال الدین الحسینی الأرموی المحدث. قم: مؤسسة النشر الاسلامی.
- ابن میثم، کمال الدین میثم بن علی. (۱۴۲۰). شرح نهج البلاغه. ط ۱. بیروت: دار الثقلمین.
- ابوالفرج الإصفهانی، علی بن الحسین. (۱۴۱۵). الأغانی. ط ۱. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- آقابزرگ تهرانی، محمد محسن. (۱۳۸۱). الذریعة إلى تصانیف الشیعة. ط ۱. النجف الأشرف: مطبعة الآداب.
- بحرانی، یحیی بن حسین. (۱۴۳۰). بهجة الخاطر ونزهة الناظر فی الفروق اللغویة و الاصطلاحیة. تحقیق: امیررضا عسکری زاده. ط ۲. مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة.
- بروجردی، مصطفی؛ صدرایی خویی، علی. (۱۳۸۲). «شرح های نهج البلاغه». در دانشنامه امام علی (ع). زیر نظر علی اکبر رشاد. ج ۱۲. چاپ دوم. سازمان انتشارات و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. تهران.
- البغدادی، عبدالقادر بن عمر. (۱۴۱۸). خزانة الأدب و لب لباب لسان العرب. تحقیق: محمد نبیل طریفی. ط ۱. بیروت: دار الکتب العلمیة .
- بهمنیار، احمد. (۱۳۶۱). داستان نامه بهمنیاری. به کوشش فریدون بهمنیار. چاپ اول. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- تستری، محمدتقی. (۱۳۷۶). بهج الصباغة فی شرح نهج البلاغة. ط ۱. طهران: دار امیرکبیر للنشر.
- سزگین، فؤاد. (۱۴۱۲). تاریخ التراث العربی، المجلد الثامن (علم اللغة). ط ۲. قم: نشر مکتبة آية الله مرعشی نجفی.
- السیوطی، عبدالرحمن بن ابی بکر. (۱۴۲۱). الإیتقان فی علوم القرآن. تحقیق: فؤاد احمد زمردی. ط ۲. بیروت: دار الکتب العربی.
- فرزانه، بابک. (۱۳۷۹). «اشتقاق». در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. به کوشش کاظم موسوی بجنوردی. ج ۹. چاپ اول. انتشارات دایرةالمعارف بزرگ اسلامی. تهران.
- المبرّد، ابوالعباس محمد بن یزید. (۱۴۰۹). الکامل فی اللغة و الأدب. تحقیق: تغارید بیضون؛ نعیم زررور. ط ۲. بیروت: دار الکتب العلمیة.

- مجلسی. (۱۴۰۸). شرح نهج البلاغة-المقتطف من بحار الأنوار-استخراج و تنظیم: علی انصاریان. تصحیح: مرتضی حاجعلی فرد. ط ۱. تهران: وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی.
- مهدی، سیروس. (۱۳۸۰). «علاءالدین عظاملك جویی». در دایرةالمعارف تشیع. به كوشش احمد صدر و سایرین. ج ۵. چاپ دوم. انتشارات شهید سعید محبی. تهران.
- نیشابوری کنتوری، سید اعجازحسین. (۱۳۶۷). كشف الحجب و الأستار عن أسماء الكتب و الأسفار. ط ۲. قم: نشر مكتبة آية الله مرعشی نجفی.

Ibn Meisam's metod in the commentary of the words of Nahj al-Balagha

- 1.Zahra Mahdavi Mehr¹
- 2.Gholam Abas Rezayi Haftador²

ABSTRACT

Ibn Meisam's Commentary of Nahj al-Balagha has not only enjoyed a philosophical and theological place, but it has also enjoyed a literary and lexical importance. In this commentary there are a lot of verbal and rhetorical studies. Since, a word is main material of literature, and a good understanding of any literary work, needs to understand its words, Ibn Meisam, before a full commentary of terms, explained the meaning of words with a particular style. It has been studied in this present article, Ibn Meisam's metod in the commentary of the words of Nahj al-Balagha by extracting some samples from it, in a descriptive-analytical way. It has been concluded in this article that the commentator not only described the words, as an emulator and not only relied the meaning of the words from earlier sources but he explained the meaning of the words by lexical and critical methods. He referred to the technical meanings, semantic differences of synonyms, and lexical derivatives. Sometimes he referred to Quranic verses, imams's sayings, arabic proverbs and poems, grammatical and rhetorical points. The commentator in some cases with critical approach, commented the opinions of previous commentators

¹-PhD Student in Department of Arabic Language and Literature, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

²-Associate Professor, Faculty of Literature and Human Science, University of Tehran

about the meaning of words to approve or criticize them or prefer some of them to others.

Keywords: Ibn Meisam, words, literal metod, critical metod